



از نجات خویش تا اصلاح خلق

چرا مصلحان طلبکار نمی‌شوند؟

عبدالله شیخ آبادی



از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق

چرا عده‌ای مسیر اصلاح را تحمل می‌کنند و گویا در برابر آزار و اذیتی که از مردم می‌بینند ضد ضربه هستند و حتی در حق کسانی که به آنان بدی کرده‌اند دلسوزند؟ در مقابل چرا عده‌ای این مسیر را تحمل نمی‌کنند و کینه مردم را به دل می‌گیرند و آنان را شایسته «تلاش» خود نمی‌دانند؟ این مسئله‌ای بود که مدت‌ها ذهنم را به خود مشغول کرده بود. اکنون می‌دانم که همه چیز از نیت‌های آغازین شروع می‌شود. هر انسانی خود را از بیرون نظاره می‌کند؛ انگار خودش تبدیل به ناظر بیرونی می‌شود و سپس خودش را می‌بیند. این

«چگونه دیدن خود» تعیین می‌کند که نقش او چیست؟ این چگونه دیدن خود قسمتی از چیزی است که در ادبیات دینی آن را «نیت» می‌نامیم. نگاه تو به خودت چیست؟ این تعیین می‌کند که در آینده‌ای نه چندان دور، برخورد تو با دشواری‌های راه اصلاح چه خواهد بود.

همه در آغاز یک‌دست و چه بسا یک شکل به نظر می‌رسند، اما پایان‌هاست که نشان می‌دهد پنهانی‌های آغاز چه بوده و هریک خودمان را در چه نقشی می‌دیدیم:

ناجی خود یا قهرمانِ منجی مردم؟

انتخاب عنوان «ناجی خود» برای تکیه بر ضعف نیست، برای بیان حس مشترک است. نگاه یک نجات‌خواه به دیگران همواره نوعی همدردی و نزدیکی را در خود دارد. این چیزی است که «قهرمان» از آن بی‌نصیب است. منظورم آنانی نیست که پس از مرگشان قهرمان می‌شوند یا ناخواسته از سوی مردم این عنوان را می‌گیرند. منظورم آنان است که با نگاهی مملو از سلحشوری و روح قهرمانی‌خواه وارد میدان می‌شوند. این روحیه قهرمانانه

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

نمی‌تواند مدتی طولانی دوام بیاورد. به یک دلیل ساده: انسان برای نجات خودش همیشه نیرو دارد، اما ممکن است از نجات دیگران خسته شود.

غریق نجات یافته‌ای که تازه پایش به صخرهٔ نجات رسیده طعم خفه شدن و نجات از تاریکی‌های اعماق را چشیده. او یک عبد ترسان است که نمی‌خواهد دوباره این حس را تجربه کند. او اگر دستی به سوی غرق‌ی دیگر دراز می‌کند نه برای کسب مدال بلکه از سوز مشترک «رنج هلاکت» است.

یک مصلح از همان چیزی هراس دارد که دیگران را درباره‌اش بیم می‌دهد. این همان چیزی است که خداوند پیامبرش را امر کرده تا به مردم بگوید: **قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** [انعام: ۱۵] (بگو: «اگر من از [حکم] پروردگارم نافرمانی کنم، بی‌تردید از عذاب روز بزرگ می‌ترسم).

او به همان چیزی امر می‌کند که خودش انجامش می‌دهد. او روئین‌تنی نیست که انسان‌های ضربه‌پذیر را حفظ می‌کند. او خود را در حفظ پروردگار می‌داند و تابع امر اوست و اصلاحش بسیار متواضعانه «در حد توان» است: **وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُكُمْ إِلَيَّ مَا أَنهَاكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ** [هود:

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

۸۸] (من نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن بازمی‌دارم، با شما مخالفت کنم [و خود مرتکب آن شوم]؛ من جز اصلاح - تا جایی که در توان دارم - هدفی ندارم).

مصلح پیش از آنکه مصلح باشد، ناجی خود است. فقط یک نجات‌یافته می‌تواند در حد توانش مُنجی شود. آنکه هدفش از اصلاح، سلحشوری نیست بلکه انجام کاری است که به نجات خودش مربوط است.

اما مرز میان این سوز نجات خویش و شهوت قهرمانی و اصلاح جدا از نجاتِ خویش کجاست؟

نشستن بر مسند دعوت یعنی حرکت بر لبهٔ تیز مسیری که یک سمتش سوز انبیاست. انبیایی که فقر خود را در برابر پروردگار فراموش نمی‌کردند و حتی دعوتشان بوی سلحشوری نداشت بلکه با ابراز نیاز شروع می‌شد: **قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي** {طه: ۲۵-۲۶} ((موسی) گفت: پروردگارا، بر [حوصله و] شکیبایی‌ام بیفزای * و کارم را برایم آسان گردان). جز فقر و نیاز چه می‌بینید؟ موسای قوی که یک ضربه‌اش یک انسان را از پای درمی‌آورد، آن مرد

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

قوی بزرگ شده در قصر که کل زندگی‌اش بوی بردگی و سرشکستگی نداشت، اینجا یک نیازمند است. یک ترسان از خوب انجام ندادن وظیفه.

سوی دیگر این لبهٔ تیز، «قهرمانی‌گرایی» است که وقتی با شور جوانی ترکیب می‌شود، یک شعلهٔ پرشور می‌سازد، اما سرنوشت اوج‌های نخست، افول آرام است. آنان که برای ارضای شور درون آغازهای طوفانی را بر آرامش فقر و نیاز ترجیح می‌دهند، به تدریج خاموش می‌شوند یا شوری دیگر را در سوی مقابل انتخاب می‌کنند: همیشه انقلابی، همیشه عصبانی.

مصلحان بزرگ قهرمانان جامعه نبودند. آنان پیش از آنکه بعدها توسط دیگران مدال قهرمانی بگیرند، نجات یافتگانی خائف بودند که از دریچهٔ نیاز مبرم به رحمت پروردگارشان، به مردم روی آوردند. آن مرز، ترس و تواضع است:

نجات‌خواهی، تواضع می‌آورد

قهرمانان خودخوانده غالباً نگاه از بالا به پایین دارند. اما آنکه نصیحت و راهنمایی دیگران را بخشی از نقشهٔ نجات خود می‌بیند هرگز بر مردم منت

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

نمی‌نهد: **{وَلَا تَمُنْ تَسْتَكْثِرُ}** [مدثر: ۶] (به این هدف بذل و بخشش مکن که افزون‌طلبی کنی). هر بخششی در این آیه داخل است، چنانکه علامه سعدی در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی: بر مردم به خاطر آنچه از نعمت‌های دینی و دنیوی به آنان رسانده‌ای منت مگذار تا با این منت‌گذاری، آن را زیاد ببینی و برای خود به سبب احسانت بر آنان فضیلت ببینی».^۱ این آیه راهنمای مصلح شدن است. مصلح برای احسانش بر مردم فضلی نمی‌بیند.

یک نجات‌خواه خود را همواره فقیر درگاه خداوند می‌داند. ابن قیم رحمه الله در همین باره می‌گوید: «نزدیک‌ترین دری که بنده از آن به آستان خدای متعال راه می‌یابد، در تهیدستی و مُفِلِسی است؛ بدان‌گونه که برای خود هیچ حال و مقامی نپندارد، به هیچ سببی دل نبندد و هیچ وسیله‌ای از خود سراغ نداشته باشد تا بدان منت نهد؛ بلکه تنها از در نیازمندی خالص و تهیدستی مطلق به آستان الهی وارد شود».^۲

^۱ عبدالرحمن بن ناصر السعدی، تیسسیر الکَرِیم الرحمن، ذیل تفسیر آیه ۶ سورة مدثر.

^۲ الوابل الصَّیْب (۱۲).

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

مصلح از دروازه فقر وارد می‌شود. راز تلاش بی‌منت و بی‌آزار مصلحان همین است. مصلح همچنین بر توانایی خود تکیه ندارد بلکه همواره از نیروی خود تبری می‌جوید و بیان می‌کند که اصلاحش بر حسب توان و با توفیق الهی و توکل بر اوست: **﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾** [هود: ۸۸] (تا آنجا که در توان دارم، جز اصلاح نمی‌خواهم؛ و توفیق من، جز به [لطف و خواست] الله نیست؛ بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم).

انگیزه نجات خود معمولا پایدار است، اما انگیزه قهرمانی رو به کاهش

مورد دیگری که درباره انگیزه‌ها مهم است، تفاوت انگیزه کسی است که از روی نجات خود سخن می‌گوید با کسی که در دل ترسی از پایان خود ندارد و فقط برای نجات مردم تلاش می‌کند. زیر این «فقط» خط بکشید. کسی که برای نجات خود تلاش می‌کند خسته نمی‌شود؛ نجاتِ خود خالص‌ترین کاری است که کسی برای خودش انجام می‌دهد و اساسا خستگی و دل‌زدگی در آن مطرح نیست، اما نجات دیگران راه را برای صد مانع دیگر باز می‌کند، از

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

جمله خستگی و دل‌زدگی از بی‌خیالی و بی‌توجهی مردم، ناراحتی از ناسپاسی مردمی که آن «قهرمان» سال‌ها برایشان «زحمت» کشیده اما «قدرشناس» نیستند. البته انگیزهٔ نجات دیگران فقط قهرمانی و سلحشوری نیست؛ گاه دلسوزی و مهربانی بیش از حد است، اما خداوند متعال همین را هم اصلاح نموده و توجه مصلح را به سمت وظیفهٔ خودش جلب می‌کند:

{فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا} [کهف: ۶]

(پس [ای پیامبر]، نزدیک است اگر [قومت] به این سخن [یعنی قرآن] ایمان نیاورند، در پی [بی‌ایمانی] آنان، خود را [از تأسف و اندوه] هلاک کنی). امام ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی برای آنان تأسف مخور و اندوه‌گین مباش، بلکه رسالت خداوند را به آنان برسان؛ سپس هرکه هدایت شد برای خودش هدایت می‌شود و هرکه گمراه شد به زیان خودش گمراه می‌شود».^۱

وقتی بحث نجات باشد، غم مصلح، غم رساندن رسالت است، یعنی همان

^۱ تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ۶ سورهٔ کهف.

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

مسئولیت شخصی. می بینید که غم پیامبر و مصلح هم از روی مهربانی است نه از آن ناله های «مبارزان قدردانی نشده».

روحیه قهرمانی یک مثال از آغازهای نادرست است. جملات آغازینی که ما در دل به خود می گوئیم یا شاید به زبان می آوریم، سرنوشت تلاش ما را هم مشخص می کند. برای مثال: «من می خواهم یک فعال باشم»، یک جمله اشتباه نیست، اما آیا هدف نهاییِ درستی است؟ آیا من می خواهم «فعال» باشم یا می خواهم ناجی خود باشم و انجام دهنده وظیفه؟ جمله نخست غلط نیست اما جمله اصلی هم نیست. اگر به هر دلیلی فعالیت جواب نداد، آیا همه چیز تمام می شود؟ اگر شرایط برای آن فعالیتی که در نظر دارم فراهم نشد چه؟ بسیاری از کسانی که خود را یک فعال می دانند و ورای آن چیزی دیگر نمی بینند معمولاً به خود بر اساس نتایج و خروجی فعالیتشان نگاه می کنند. آنها جز عدد و رقم چیز دیگری نمی بینند. خطر این طرز تفکر آنجا خود را نشان می دهد که اگر مسیرشان درست باشد اما نتایج را در حد و اندازه فعالیتشان نبینند دست به «بازنگری» می زنند و این بازنگری ها بسیاری

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

اوقات به جای آنکه دربارهٔ نحوهٔ فعالیت باشد متوجه اصل عقاید و منهج اصلی می‌شود.

نجات‌یافته طلبکار نمی‌شود و از پاداش و تشکر مردم بی‌نیاز است

قهرمانی شاید در آغاز زیبا به نظر برسد اما این انگیزه نمی‌تواند برای سال‌های طولانی بدون یک «انتظار» همراه باشد، حتی اگر این انتظار در شور سال‌های نخست مخفی بماند. این عدم انتظار می‌تواند به پاداش مادی مردم مربوط باشد و حتی می‌تواند انتظار پاداش معنوی باشد. بارهای شنیده‌اید که می‌گویند فلانی از دنیا رفت و مردم او را نشناختند. برای مصلح چنین چیزی مطرح نیست چون اساساً شناخته شدن بعد از مرگ یک مزیت است. مدح مردم پس از مرگ به او زبانی نمی‌رساند اما دعای آنان و استفاده از علم و تلاش او پس از مرگ سودمند است. صدقهٔ جاریه است.

پروردگار متعال در نقل سخن پیامبران خطاب به اقوامشان شبیه این سخن را بسیار نقل کرده که: **{وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ}** [هود: ۱۲]

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

[۲۹] (و ای قوم من، برای این [رسالت، من هیچ ثروت و] مالی از شما درخواست نمی‌کنم. پاداش من جز بر [عهده] الله نیست).

این انتظار می‌تواند انتظار مزد مادی باشد و می‌تواند انتظار مزد «معنوی» از مردم باشد. چیزی شبیه به مدح و تشکر و «حق‌شناسی»: {إِنَّمَا نُنْطَعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا} [انسان: ۹] (ما تنها به خاطر الله به شما غذا می‌دهیم؛ نه از شما پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی). و این را نیز به زبان حال گفتند، نه به زبان قال، چنانکه مجاهد و سعید بن جبیر می‌گویند: «به الله سوگند که این را به زبان نگفتند، بلکه خداوند [این را] از دل‌هایشان دانست، پس آنان را ستایش کرد تا هر کس خواهان [چنین خصلتی] است، به آن رغبت پیدا کند»^۱.

نجات‌اندیشی، به نوعی تلاش دلسوزانه می‌انجامد

برعکس روحیه قهرمانانه که در ذات خود گونه‌ای خودبرتربینی پنهان دارد، تلاش برای نجات به نوعی همدلی می‌انجامد. مصلح اگر برای دیگری

^۱ تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ۹ سوره انسان.

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

دلسوزی می‌کند از روی وظیفه‌ای است که نجات خودش به آن وابسته است. از این رو داستان او و مردم یکی است، یا اینطور بگوییم: او همان چیزی را برای مردم می‌خواهد که برای خود می‌خواهد. نجات برای همه جا دارد، اما ظرفیت قلّه شهرت و سلحشوری اندک است.

نجات خواه دلسوز دیگران است. روایت شده که ابودرداء رضی الله عنه از کنار مردی گذشت که گناهی مرتکب شده بود و مردم او را دشنام می‌دادند، پس خطاب به آنان فرمود: «اگر او را در حالی می‌یافتید که در چاهی افتاده، آیا او را بیرون نمی‌آوردید؟» گفتند: آری. گفت: «پس برادر خود را دشنام ندهید و خداوند را ستایش کند که شما را [از آن گناه یا رسوایی] عافیت عطا کرد.» گفتند: آیا از او بدت نمی‌آید؟ گفت: «از گناهش بدم می‌آید، اما هرگاه ترکش کند او برادر من است»^۱.

نجات خواه برای خودش نمی‌جنگد. اگر مردم سخن او را نپذیرفتند تلاش او برای اثبات حرف خود نیست چون همه توجه او گرد محور نجات خود

^۱ مصنف عبدالرزاق، کتاب الجامع، باب سباب المذنب، شماره (۲۰۲۶۷).

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

می‌چرخد و نجات دیگران هم بخشی از پروژهٔ نجات شخصی است، بنابراین اگر ناملایمتی دید برافروخته نمی‌شود. بسیاری از درگیری‌های پرشور برای آن شروع‌های اشتباه است. برای دفاع از شکوه شخصی است نه از روی دلسوزی مهربانانهٔ یک نجات‌خواه.

او چنان ترس عاقبت خود را دارد که مراقب است هرگونه نصیحت و راهنمایی دیگران پوششی برای شماتت نباشد. شماتت یا شادی از اشتباه و گناه دیگران می‌تواند تحت پوشش نصیحت ظاهری پنهان شود. در حدیثی که محدثان آن را ضعیف دانسته‌اند، معنای صحیحی آمده که: «برای [مصیبت و لغزش] برادرت اظهار شادی نکن که [چه بسا] خداوند او را مورد رحمت قرار دهد و تو را [به همان لغزش و گرفتاری] دچار کند» [به روایت ترمذی]. زیرا جزا از جنس عمل است.

از همین رو، تلاش مصلحان در پایان مؤثر می‌افتد؛ زیرا چیزی قوی‌تر از تلاش دلسوزانِ مخلص نیست. به حمدون قصار نیشابوری گفتند: چرا سخنان سلف سودمندتر از سخنان ماست؟ گفت: «زیرا آنان برای سربلندی اسلام و

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

نجات نفوس و خشنودی پروردگار رحمان سخن می‌گفتند، ولی ما برای سربلندی خود و دنیاخواهی و پذیرش نزد مردم سخن می‌گوییم.^۱

نجات‌خواه بیم عاقبت دارد

آنکه خود را قهرمان می‌پندارد احساس می‌کند به ساحل نجات رسیده و اساساً بیم نجات خود را ندارد، اما مصلح تا دم مرگ از فرجام بد می‌ترسد و به همین دلیل دربارهٔ دیگران دلسوزتر است. از همین رو، حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «همانا مؤمن نیکی و دلسوزی را در خود جمع کرده است، و منافق بدی و احساس ایمنی را در خود جمع کرده است».^۲ آن احساس ایمنی در تقابل با دلسوزی قرار دارد.

ترس عاقبت، نقطهٔ مشترک همهٔ مصلحان است. نقل است که سفیان ثوری شبی تا صبح گریست... گفتند: این همه از ترس گناهان است؟ سفیان پر

^۱ ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، شرح حال حمدون بن أحمد.

^۲ ابن مبارک، کتاب الزهد (۹۸۵).

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

گاهی از زمین برداشت و گفت: گناهان از این هم سبک‌ترند. گریه من از ترس سوء خاتمه است»^۱.

مصلح قبلا صالح بوده اما قهرمانی‌خواهی و شور بر احساسات فوری و جلوه‌گری استوار است

گفتم که مصلح غم نجات را دارد، بنابراین غم اصلی‌اش در نهان و درباره خود اوست. اصلاح، از خود آغاز می‌شود و مصلح چیزی را نمی‌خواهد که خود ندارد، همانطور که خطیب انبیا، شعیب علیه السلام درباره خیرخواهی‌اش چنین گفت: **﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنِّي أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ﴾** [هود: ۸۸] (و من نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم [و خودم انجامش دهم]. تا آنجا که در توان دارم، جز اصلاح نمی‌خواهم).

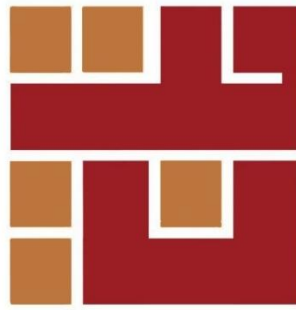
اصلاح‌گری از خلوت آغاز می‌شود، از این‌رو دعوت مصلح با زندگی شخصی‌اش تعارضی ندارد.

^۱ به نقل از «الجواب الکافی» ابن قیم. (۱۹۲).

از نجاتِ خویش تا اصلاحِ خلق |

این‌ها برخی از تفاوت‌های دو نیت بود. آنچه در این متن مورد نقد قرار گرفته نه آن قهرمانی ناخواسته بلکه داشتن روحیهٔ قهرمانی خواهی و جایگزینی آن با نیت اصیلِ نجات است. اصلاح‌گری هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود چون بخشی از شخصیت و درون مصلحِ نجات‌خواه است. اما تکیهٔ آنکه روحیهٔ قهرمانی‌خواه دارد بر بیرون است و با ناامیدی و سرخوردگی ناشی از همان بیرون نیز به پایان می‌رسد.

عبدالله محمد (شیخ آبادی)



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies